

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و اله الطاهرين

جلسه 17 روش شناسی استنباط احکام فقه پزشکی

12 مهر 1399

بحث ما راجع به مذاق بود؛ مطالبی بیان شد و مطالبی باقی مانده است. سوالی شده و گفتند ما مذاق داریم و توهم مذاق؛ کیف تفکیک؟ که مبتلا به توهم مذاق نشویم.... در جلسه گذشته گفتیم سازکارهای دستیابی به مذاق شارع؛ در واقع این بحث را به دو شکل می شود بیان کرد: دستیابی به مذاق شارع چه سازکاری دارد؟ یا چه راههایی دارد؟ با چه وسیله ای باید مذاق را به دست آورد؟ اگر این را طی کنیم و بحث کنیم، طبیعتا مذاق جدا می شود از توهم مذاق... یک نمونه جالب است که البته ثمرات زیادی هم بر آن هست؛ یادتان باشد ما در جلسه اول بود و گفتیم که آقای خویی به همین مذاق تمسک می کند، و شرط می کند که مرجع تقلید باید مرد باشد. و در این خصوص سهمی برای زن قائل نیست!... الصحيح ان المقلد، يعتبر فيه الرجولية و لا يسوق تقليد المرء بوجه ؛ چرا؟ سوال ما این است که آیا آیه و روایت دارید؟ می گوید: نه.. و می گوید: لانا استفدنا من مذاق الشارع (می گوید براساس تجربه و تحقیق وزیست چند ده ساله با نصوص دینی به دست آوردیم که وظیفه مورد انتظار زن، تحجب، تستر و تصدی امور بیتیه است ..

من می خواهم این متن ایشان را کامل بیان کنم و استدلال کنم که آیا این مذاق است یا توهم مذاق؟... در ادامه می گوید و من الظاهر ان التصدی للافتاء بحسب العادة جعل للنفس في معرض الرجوع و السؤال لانهما مقتضى الرئاسة للمسلمين ؛ کسی که زعیم و رئیس مسلمین می شود، معرض سوال است و در ادامه می گوید و لا یرضی الشارع جعل المرأة نفسها معرضا لذلك ابدًا!.... بعد هم یک نوع قیاس اولویت می آورد... و می گوید کیف و لم یرض بامامتها للرجال في صلاة الجماعة فما ظنك بكونها قائمة بامورهم و مديرة لشؤون المجتمع و متصدية للزعامة الكبرى للمسلمين ؛ این گونه با این بیانات محکم، و به نظر من بیش از اندازه که نیاز باشد، ایشان عبارت می آورد که خوب جا بیندازد و بهذا المرتکز القطعی فی اذهان المتشرعة یقید الاطلاق... سوال می شود: کدام اطلاق؟ اطلاق که می گویند عقلا به عالم رجوع می کنند، چه مرد باشد چه زن... مشکلی که بوده، همین جا بوده و آن این که مگر شما نمی گوید که تقلید، در واقع رجوع جاهل به عالم است؟ آیا در رجوع جاهل به عالم، جنسیت شرط است؟ یا خبرویت شرط است؟

اگر تقلید رجوع جاهل الی العالم است، و اگر در رجوع جاهل الی العالم جنسیت خاص شرط نیست، پس چرا شما فقها می گوید حتما مجتهد مورد تقلید مرد باشد؟! ایشان به آن ارتکاز اشاره می کند؛ آن ارتکاز هست که این بنای عقلا را محکوم می کند و در واقع بنای عقلا نیست؛ این عقل است. عقل می گوید در رجوع جاهل به عالم، علم عالم مهم است و جهل جاهل و نه چیز دیگری... البته صداقت و امانت داری که جای خود.... در عین حال، ایشان تقیید می زند. اگر کسی بخواهد به ایشان اشکال بگیرد؛ اولاً یک بحثی را دوست دارم شما روی آن تامل کنید، یکی از موانعی که نمی گذارد من کتاب اجتهاد و تقلید درس خارج را شروع کنم، همین است که این خلطی که شده، آقایان تقلید را مطرح می کنند می گویند؛ رجوع جاهل به عالم و اصلاً دلیلش را هم همین می آورند.... فطرتی را هم که آقای حکیم تمسک می کند، همین است؛ اما لا بلاها که می رسند یک چیزی فراتر از مراجعه جاهل به عالم است. مرجع را می گویند زعیم؛ زعامت اگر بگویم زعامت کبرا که دیگر جایگاه خاص خود را داراست... آیا صرفاً نهاد رجوع جاهل به عالم است؟ یا نهاد زعامت و زعیم و ولی و مولی علیه است؟

بحث این است که از رجوع جاهل به عالم شروع می شود اما کم کم چیزهای دیگری به صحنه می آید. اگر این طوری است ما از اول نظام تقلید و مقلد و ... را از اول درست تعریف کنیم؛ در جریان تقلید شاید لازم نباشد حتما مرجع مرد باشد اما در زعامت خیلی فرق دارد، اگر زعامت شد، دیگر بقا بر تقلید یعنی چه؟... آیا مثلاً شما مرده را زعیم خودتان قرار میدید؟! ولو این مرده هر که می خواهد باشد. این مطلب خود جای کار دارد و می تواند یک پایان نامه باشد... آقای خویی، هستند و بحث مذاق... برخی حرف آقای خویی را نقد کردند، عبارت هم، عبارت خوب و شیکی هست و ما هم در مقاله آوردیم. یکی از آقایان می گوید چنانچه مقصود ایشان از زعامت کبرا تصدی مقام مرجعیت و افتا باشد، چنین مقامی مستلزم ارتباط مستقیم با مردم نیست و منافاتی با پوشش ندارد، آقای خویی ممکن است بگوید من تحجب و تستری که گفتم منظورم پوشش نبود... لذا گفتم تحجب، تستر و تصدی امور بیتیه.... و اگر مقصود رهبری سیاسی و اجتماعی باشد، این که شان هر مرجعی نیست؛ این البته نا خودآگاه در ذهن ناقد بوده که معتقد بوده مباحث با هم خلط و خمیر شده که نبایست این اتفاق می افتاده است... تصدی این سمت ویژگی های دیگری می طلبد... و اگر منعی برای زن باشد از آن جهت هست نه از جهت مرجعیت.... در ارتباط با مذاق هم باید دید آیا همان گونه است که ایشان ادعا می کند؟ که باید زن از حضور در صحنه های اجتماعی در موارد ضرورت بازماند؟ یا مذاق شریعت در رابطه با زن بر حفظ حجاب، و رعایت حریم میان زن و مرد، و این نه تنها به پذیرش مسئولیت های اجتماعی منافات ندارد، بلکه در مواردی باید بپذیرد... اگر کسی گفت: اتفاقاً مذاق شارع این است که زنان حداقل بار خودشان را به دوش بکشند... به این معنا که درس اگر می خوانند نیازهای پزشکی، دبیری خودشان و دیگر مسائلی که بهتر است زنان بر عهده بگیرند از جهت مراجعین زن، به هر حال این نیازها را برطرف کنند... در ادارات یک بخشی ویژه کارمندان خانم باشد البته با رعایت حجاب و

رعایت حریم...دستیابی به مذاق با مرور چند حدیث به دست نمی آید. شریعت دستگاہی است به هم پیوسته، که بدون نگاه به کل آن، نمی توان به مذاق دست یافت؛ البته این ها را بزرگانی مثل آقای خویی، منکر نیستند؛ اگر هم اختلاف باشد، اختلاف در مصداق است؛ جالب این است که انسان گاهی اوقات که نگاه می کند، کسی که مذاق را بر تحجب و تستر و امور بیتیه می داند، می رود دنبال چیزهایی که این ها را ثابت کند، و می گوید نگاه کن احادیث گفته اگر زن در پستو نماز بخواند بهتر است ؛ نگاه کن زن نباید امام جماعت شود...نگاه کننگاه کن و ...و این یکی هم در این سو می گوید مگر زنان در عصر پیغمبر در اجتماعات شرکت نداشتند؟! یا من اضافه می کنم مگر در حکومت مهدوی زنان حضور ندارند؟ حتی در برخی روایات عدد آن ها هم آمده است...و لذا نویسنده یک جاهایی را اشاره میکند، میگوید اسناد دال بر حضور زنان در رصحنه های اجتماعی یایا اشاراتی به آیاتی همچون المؤمنون و المؤمنات بعضهم اولیاء بعض....یعنی مومنات را می آورد و برایش ولایت قائل می شود. به هر حال بروید سراغ مباحثی همچون نقش زنان در حادثه عاشورا...یا نقش حضرت زهرا بعد از رحلت و شهادت پیامبر اسلام صلوات الله علیهما....یا اصلاً این مبحث که زن مرجع شود برای زنان....آیا دلیل آقای خویی، این را هم جواب میدهد؟ ببینید یک بزرگی در حد آقای خویی در جایی ادعای مذاق می کند که حداقل به گمان بعضیها توهم مذاق است. جای دوری نرویم مگر در بحث انجمن های ایالتی و ولایتی، چنین نبود؟ من از دوستان می خواهم درس سال گذشته از فقه القضا ما را از سایت می خواهند ببینند، از صفحه 200 تا 201، همین ها را حداقل این دو صفحه را ببینند، که چطور علمای ما چیزی که الان دارند راحت با آن کنار می آیند و هیچ زخمی هم بر شریعت نمی بینند این که خانم ها رای بدهند و یا خانم ها، کاندید شوند، حداقل در برخی از کارها، ولی آن موقع چه حساسیتی به وجود آورد، وقتی در دی ماه 1331 شمسی لایحه انتخابات در ایران مطرح شد، بزرگانی مثل آیت الله بروجردی حساسیت نشان دادند و گفتند در کشور اسلامی امری که مخالف احکام ضروریه اسلام است، ممکن الاجرا نیست؛ وقتی در چهارده مهر 1341 در کابینه اسدالله علم بحث انجمن های ایالتی و ولایتی مطرح شد، سه قسمتش بود که حساسیت مراجع را برانگیخت....یکی جایگاه انتخاب شونده و انتخاب کننده زنان؛ یکی این که کاندید شوند و دیگر این که به کاندید مرد رای دهند....دوم استفاده از کتاب آسمانی به جای قرآن، سوم حذف شرط مذهب اسلام، از انتخاب شوندگان؛ این جا بود که اعتراض آقایان بلند شد، گفتند فقه های اسلام، فتوا به حرمت دادند؛ برخی گفتند : حق رای دادن به زنها و انتخاب آن ها، مخالف نص دوم از متمم قانون اساسی است؛ و....هم انتخاب شدن و هم انتخاب کردن...ایشان در یک جای دیگری می گوید که (در سخنرانی اردیبهشت 1342) موضوع شرکت دادن زنان در انتخابات مانعی ندارد، اما حق انتخاب شدن آن ها، فحشا به بار می آورد!! یعنی نباید کاندید شوند و نباید رای بیاورند که ما آن جا گفتیم آیا این جور جوانب نگری آیا حق فقیه است؟ یا حق فقیه نیست؟....بحث جالبی است ، آن جا ببینید؛ می خواهم عرض کنم، همان طور که دوست ما هم

دغدغه داشتند، مذاق از توهّم مذاق باید جدا شود و خیلی وقتها هم آن چه را انسان مذاق می داند توهّم است... سوال این است که چه کار کنیم که حتی الامکان به این بلیه مبتلا نشویم؟! البته غیر معصوم ممکن است مبتلا شود، هر چند احتیاط کند، مسلم فرق میکند، کسی که دقت می کند و حواسش را جمع می کند، سازکارها را می بیند من ممکن است همه را نتوانم برایتان بگویم ولی برخی از آن ها را می گویم، یکی از مواردی که میشود مذاق را به دست آورد و ا حیاناً یک فتوایی را رد کرد در واقع با تمسک به مذاق این که انسان، آن فتوا را خلاف مقاصد شارع ببیند ، مثال میزنم برای شما در آن روایت صحیحہ ابوولاد، امام فتوای ابوحنیفه را ظلم و خلاف عدالت دیدند لذا فرمودند : فی مثل هذا تحبس السماء ماؤها و تمنع الارض برکاتها ... یا فتوایی که جناب شیخ در مکاسب می دهد، که اگر غابن عالم به غبن برای این که انگیزه فسخ را از مغبون بگیرد ، بیاید چیزی که مثلاً به یک دهم قیمت خریده ، سریع بیاید و اجاره دهد؛ یک کسی خبر از گرانی های اخیر ندارد که ملک سه برابر شده است؛ یک بیچاره ای را پیدا میکند، خانه پانصد میلیونی را از او صد میلیون می خرد و او هم امضا میکند، اسقاط خیارات هم نمی کند؛ این شیادها معمولاً اسقاط می کنند، ولی حالا فرض کنید این کار را نکرده است؛ بعد فروشنده باخبر می شود که چه اشتباهی کرده است؛ و می آید به خریدار می گوید : خریدار! من متوجه شدم کلاه سرم رفته است؛ می خواهم فسخ کنم؛ ایشان هم یک خنده ای می کند و میگوید اشکال ندارد ، فسخ کن.... ولی من خانه را دادم اجاره هشتاد ساله ... شما صبر کن اجاره تمام شود، خانه را ببر.... و شیخ هم می فرماید : در این هشتاد ساله اجاره متعلق به غابن است المنفعة الدائمة تابعة للملك المطلق که البته بهتر بود می گفت لمطلق الملك... این جاست که آقای اصفهانی اعتراض می کند؛ درحاشیه بر مکاسب... می گوید من المستبشع جدا!!... بشیع است زشت است عقلاً که شارع چنین اجازه دهد، ایشان کلمه مذاق را من نمی دانم به کار میرد یا نه ؟ نگاه کنید. ولی راحت این جا می توانیم بگویم از مذاق شارع به دست می آوریم که شارع رضایت ندارد به هر حال اوست که باید امضا کند؛ و میگوید من هم امضا نمی کنم (البته من نمی خواهم از محقق اصفهانی به طور صد در صد دفاع کنم) می خواهم بگویم اگر ما مثل عدالت را از مقاصد بدانیم؛ مقاصد در بحث مذاق می تواند کارگشا باشد؛ یکی از راه های کشف مذاق موافقتش با مقاصد و خلاف مذاق، مخالفتش با مقاصد است.

دوم این که درک قطعی عقل؛ من به شما گفتم یک جاهایی علما ، یک جاهایی از مذاق استفاده کردند که این جاها آدم میتواند بگوید این جا مذاق است نه توهّم مذاق؟..

دیدید که برخی علما می گویند فروش قرآن به کفار، جایز نیست؛ سوال این است که چرا، جایز نیست؟ آیا چون دست میزند؟ یا ممکن است آن را نجس می کند، یکی از آقایان می گوید: اتفاقاً فروش قرآن به کفار اگر باعث معرفت اندوزی و آشنایی آن ها شود، یا نجات آن ها از ظلمت کفر شود، این ها می توانند قرآن را بخزند... و امکان

این هست که قرآن در اختیارشان قرار گیرد.... و ایشان برای اثبات حرفش به مذاق استناد می کند. و در ادامه می گوید این خلاف مذاق شارع هست که شما می گوید نمی شود قرآن را به کفار فروخت. و ما می گوئیم مذاق شارع چیست؟ می گوید: ولزوم تبلیغ الاسلام، و بسط احکامه و لزوم هدایة الناس؛ در واقع او دارد به یک قیاس استناد می کند؛ که تبلیغ اسلام لازم است؛ د راختیار گذاشتن قرآن به کفار در واقع بسیاری از مواقع مصداق تبلیغ اسلام است. نه تنها خلاف مذاق نیست، بلکه مذاق این است. اگر کسی به عقل تمسک کند، عقل که می گوئیم عقل عملی است مصالح و مفاسد را می سنجد، حکم می کند دقیقاً این جای عقل است؛ یعنی اگر کسی کلمه مذاق را به کار نبرد؛ حتی به آیه ای و حدیثی هم تمسک نکند؛ می تواند به عقل تمسک کند؛ و بگوید حکم این طوری است؛ حالا جالب آن است که من در مقاله نوشتم که برخی وقتها آقایان هم مذاق را آوردند هم عقل را که ما این جا گفتیم اگر عقل حضور دارد؛ چون عقل نزد همه هست؛ الان همین حرف که مرحوم امام خمینی زد اگر می گفت که این ها را عقل می گوید، ما می نشستیم می گفتیم ببینیم عقل ما هم می گوید یا نه؟ نهایتاً یا می گفتیم عقل ایشان این درک را داشته یا عقل ما درک نمی کند یا می گفتیم نه خوب است. اتفاقاً حرف درستی است عقل ما هم درک می کند؛ به همین خاطر هم هست که مقداری مذاق مبهم است؛ و این را هم می دانید که با استفاده از مذاق بنده موافق نیستم... ببینید یکی مقاصد یکی درک عقل؛ میتواند نشانه صحت مذاق باشد؛ موارد دیگری هم هست؛ تا ببینیم در جلسه آینده، آن موارد به کجا می رسد. امروز عمدتاً ما دو مطلب داشتیم یکی لزوم گسست مذاق از توهم مذاق... و موردی هم آوردیم که بزرگی هم ادعای کرده بود برخی ها هم گفته بودند توهم مذاق است؛ دو سازکار اطمینان به مذاق؛ یکی از طریق نصوص مبین مقاصد؛ و دیگری هم آن موردی که مذاق را به کار می بریم، عقل است که باید حضور داشته باشد؛ موارد بقیه هم ان شاءالله در جلسات آینده.

الحمد لله رب العالمین